

سنگر کاغذی آگاهی

در روزگاری که فضای مجازی به خاطر نوع استفاده برخی از ما، اطلاعات تولید می کند اما آگاهی نمی سازد، چرا هنوز به فرهنگ مطالعه کتاب و روزنامه نیاز داریم؟



سید مصطفی صابری | روزنامه نگار



شجاعانه است؛ نوعی دفاع از آخرین سنگرهای تحلیل در برابر سیلابی از اطلاعات بدون ساختار است. وقتی روزنامه‌ای کاغذی را باز می کنید، نخستین حس، سکوت فیزیکی آن است؛ متنی که با ایستایی اش قرار نیست ذهن را به ناگجا آلود تبعید کند؛ حتی برای جلب توجه شما دست به دامن تیترهای زرد و هیجانی نمی شود. کاغذ با ثبات مکانی خود، به ذهن فرصت مکث می دهد. عصب‌شناسی مدرن تأیید می کند که لمس کاغذ و جهت یابی فضایی در صفحات یک نشریه مکتوب، حافظه ما را فعال نگه می دارد؛ درست بر خلاف اسکرول نامحدود فضای مجازی که اطلاعات را در یک چرخ گوشت بی پایان به ورطه فراموشی می فرستد. در این روزگار روزنامه مکتوب، همان «ترمز اضطراری» است که برای متوقف کردن قطار سریع السیر و از کنترل خارج شده پلتفرم‌ها بدان نیاز داریم. این رسانه فیزیکی، با اعمال محدودیت در فضا و فرم ارائه و انتخاب دقیق محتوا، ما را از غرق شدن در اقیانوس بی انتهایی داده‌ها نجات می دهد تا بار دیگر بتوانیم عمیق بخوانیم، آرام بیندیشیم و عاملیت فکری از دست رفته خود را در برابر دیکتاتوری کلیک‌ها و الگوریتم‌ها باز پس بگیریم. این کاغذها، نه‌برگه‌هایی منسوخ، بلکه پناهگاهی برای نجات ذهن خودآیین ما هستند.

بوی مرکب و حافظه

صبح زود، پیش از آن که شهر کاملاً از خواب بیدار شود، ده‌های روزنامه‌فروشی هنوز حال‌وهوایی دارند که در هیچ صفحه‌ای از گوشی بازسازی نمی شود. بسته‌های روزنامه باز می شوند، کاغذها روی هم سر می خورند، تیترها آرام آرام از دل سفیدی صبح بیرون می آیند و بوی مرکب تازه، با بوی نان، دود اتوبوس و هوای نیمه‌خواب خیابان درهم می آمیزد. این صحنه، فقط یک خاطره شهری نیست؛ بخشی از مناسک روزانه جامعه‌ای است که زمانی خبر را لمس می کرد، نه فقط دریافت. روزنامه، برخلاف پست‌های شانور و استوری‌های ناپایدار، بدن دارد. وزن دارد. تلمی شود، لک می گیرد، حاشیه‌نویسی می شود، در خانه‌ها می ماند، در کتابخانه‌ها پایگانی می شود و گاهی سال‌ها بعد، از میان انبوه کاغذهای قدیمی بیرون می آید تا شهادت بدهد که در یک روز مشخص، جامعه چه می دید، چه اضطرابی داشت، به چه امید بسته بود و چگونه خود را روایت می کرد. حافظه تاریخی بدون سند، زود به شایعه، روایت‌های دست‌کاری شده و فراموشی جمعی تبدیل می شود. در جهان دیجیتال، البته همه چیز ظاهراً ذخیره می شود؛ اما همین ذخیره‌شدن بی‌پایان، شکل دیگری از ناپایداری است. پست‌ها پاک می شوند، کپشن‌ها تغییر می کنند، لینک‌ها می‌میرند، روایت‌ها بازنویسی می شوند و آنچه دیروز قطعی به نظر می‌رسید، امروز در

انبوهی از نسخه‌های تازه‌گم می‌شود. کاغذ اما لجوجانه می‌ماند. روزنامه مکتوب مثل قطعه‌ای از زمان است که از جریان شتاب‌زده اکنون جدا شده؛ سندی برای بازگشت،

چرا باید دوباره به دهکه برگشت؟

بازخوانی و پرسیدن. شاید به همین دلیل است که بوی مرکب، فقط بوی چاپ نیست؛ بوی حافظه‌ای است که هنوز حذف نشده است.



ویژه نامه روز خبرنگار

پنج شنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۵
۲۲ صفر ۱۴۴۸
۶ اگوست ۲۰۲۶

چگونه از خودبیگانه می‌شویم؟

می‌شود که دیگر ندادن میلش از کجا آمده است. واقعاً این غذا را می‌خواهد یا چون هزار بار دیده؟ واقعاً این فیلم برایش مهم است یا چون همه درباره‌اش حرف می‌زنند؟ واقعاً این سبک زندگی را انتخاب کرده یا فقط می‌ترسد از قافله جا بماند؟ در چنین وضعی، «خودآگاه و خودآیین» جای خود را به «اسیر الگوریتم» می‌دهد؛ خودی که ریتم، خواستن و حتی تصویرش را از موفقیت‌ها از صفحه می‌گیرد. البته می‌توان مشتری دائم فضای مجازی بود و درگیر هیچ کدام از این آسیب‌ها هم نشد یا اهل کتاب بود و عمیق فکر نکرد؛ اما فارغ از استثناها که اسیر موج‌ها نمی‌شوند در حالت عادی ویژگی‌ها و فرم رسانه خودش را به مخاطب تحمیل می‌کند. البته مطالعه کتاب و روزنامه، در مان جادویی همه بحران‌های حاضر نیست، اما یکی از راه‌های جدی بازسازی فاصله ما با موضوعات است. وقتی می‌خوانیم، به‌ویژه وقتی متنی طولانی و ساختارمند را روی کاغذ دنبال می‌کنیم، از واکنش فوری جدا می‌شویم. مجبور می‌شویم صبر کنیم، جمله‌ها را دوباره بخوانیم، یادیدگاهی مخالف مکث کنیم و پیش از داوری، زمینه را بفهمیم. همین مکث، آغاز بازیابی عاملیت است؛ یعنی بازگشت از مصرف‌هیجانی به انتخاب سنجیده. در جهانی که الگوریتم‌ها می‌خواهند پیش از ما بدانند چه می‌خواهیم، روزنامه و کتاب به ما یادآوری می‌کنند هنوز می‌توانیم خواستن خود را پس بگیریم.

چالش‌های ساختار تولید محتوا

جای بخشی از نقش سردبیر را گرفته است؛ اما نه با معیار حقیقت و اهمیت اجتماعی، بلکه با معیار چسبندگی مخاطب و کاربر، تعداد کلیک، شدت واکنش و احتمال بازگشت دوباره او به صفحه. در منطق اقتصاد توجه این روزها، محتوایی برنده است که بیشتر دیده شود، نه الزاماً محتوایی که بیشتر بفهماند. خبر تکان‌دهنده، خشم‌برانگیز یا هراس‌آور، معمولاً از گزارش‌هایی که با حوصله زمینه‌های یک مسئله را توضیح می‌دهد، شانس بیشتری برای انتشار دارد.

چالش مهم این روزهای کشور و شاید تا حد زیادی جهان، در عرصه اطلاع‌رسانی فقط این نیست که مردم کمتر روزنامه می‌خوانند؛ مسئله مهم‌تر، تغییر ساختار تولید و توزیع خبر است. در فضای مجازی، خبر دیگر الزاماً از یک اتاق خبر، میز سردبیر و سلسله‌مراتب و پروتکل‌های حرفه‌ای عبور نمی‌کند. یک تصویر، چند خط نوشته یا ویدئویی کوتاه می‌تواند در چند دقیقه میلیون‌ها بار دیده و باز نشر شود؛ بی‌آن‌که کسی مسئولیت صحت، زمینه و پیامدهای آن را بر عهده بگیرد. این جا الگوریتم

وقتی مخاطب کار بر می‌شود



مسئول و سردبیر پاسخ‌گو نیاز دارند. اطلاعات فوری به ما می‌گوید چه اتفاقی افتاده است؛ گزارش تحلیلی می‌پرسد چرا، برای چه کسانی و با چه پیامدهایی. از این منظر، دفاع از روزنامه به معنای دفاع از هر نشریه‌ای نیست. هر روزنامه‌ای فقط به دلیل کاغذی بودن شایسته بقا نیست. روزنامه‌ای که خبرهای تلگرام و شبکه‌های اجتماعی را با تأخیر کپی کند، پیشاپیش میدان را واگذار کرده است. روزنامه‌ماندگار باید گزینش‌گر باشد؛ میان انبوه رویدادها اهمیت را تشخیص دهد، گزارش میدانی ارائه کند، زمینه تاریخی و اجتماعی بسازد و در برابر انتخاب‌های خود مسئولیت دروازه‌بانی، موضع‌گیری و داشتن تحلیل را بپذیرد. چنین روزنامه‌ای صرفاً مجرای انتقال خبر نیست؛ یک ابزار فکری و سوند تاریخی است که می‌توان درباره‌اش اندیشید، به آن بازگشت و بخشی از حافظه جمعی را در آن به امانت گذاشت.

پلتفرم‌ها از کاربران خود فقط مخاطب نمی‌سازند، بلکه آن‌ها را به کارگران رایگان تولید تعامل و بیشتر دیده‌شدن محتوای تبدیل می‌کنند. هر لایک، نظر، باز نشر و حتی خشم ما، داده‌ای است که به ارزش اقتصادی پلتفرم می‌افزاید. در این فرایند، مخاطب امتیزه می‌شود؛ هر کس در خلوت صفحه شخصی خود، میان انبوهی از محتواها حرکت می‌کند، اما کمتر در یک گفت‌وگوی منظم و مسئولانه با دیگران قرار می‌گیرد. فضای مجازی می‌تواند داده تولید و خبر را با سرعتی چشمگیر توزیع کند، اما سرعت با فهم یکی نیست. هیچ بستر رسانه‌ای، صرفاً با جمع‌آوری انبوه داده‌ها، به خودی خود از تجربه زیسته مردم، تناقض‌های یک روایت یا معنای پنهان یک موقعیت اجتماعی بر خوردار نمی‌شود. حتی ابزارهای هوش مصنوعی، اگر چه در دسته‌بندی و پردازش اطلاعات توانمندند، برای رسیدن به گزارش معتبر همچنان به داده درست، خبرنگار

جاست که روزنامه از یک کالای فرهنگی به یک نهاد اجتماعی تبدیل می‌شود. در معنایی نزدیک به گفت‌وگوی هابرماسی، روزنامه می‌تواند بخشی از حوزه عمومی را زنده نگه دارد؛ جایی میان زندگی خصوصی شهروندان و تصمیم‌های کلان اجتماعی. جامعه‌ای که هر کس در اتاق پژواک خودش زندانی باشد، کمتر گفت‌وگو می‌کند و بیشتر واکنش نشان می‌دهد. اما روزنامه خوب، روایت‌های متفاوت را کنار هم می‌نشانند، امکان مواجهه با نظر مخالف را فراهم می‌کند، به مسئله‌ها زمینه می‌دهد و از شهروند مصرف‌کننده خبر، مخاطبی پرسشگر می‌سازد. برای جامعه ایران، که هم حافظه تاریخی پرتلاهی دارد و هم در معرض شایعه، دوقطبی‌سازی و فراموشی سریع است، چنین نهادی یک تجمل فرهنگی نیست؛ ضرورتی اجتماعی است. پس دوباره به دهکده برگشتن، یعنی بازگشت به امکان انتخاب سنجیده. یعنی قبول کنیم آگاهی با دریافت مداوم خبر یکری نیست. یعنی برای کتاب، روزنامه، گفت‌وگو و سکوت ذهنی جایی در زندگی روزمره باز کنیم. روزنامه آینده دارد، اگر خودش نیز آینده را بفهمد؛ اگر مستقل، مسئول، تحلیلی، چندصدایی و متکی بر تجربه میدانی بماند. در نهایت، دفاع از روزنامه دفاع از کاغذ به‌تنهایی نیست؛ دفاع از تمرکز، حافظه جمعی، تفکر انتقادی، گفت‌وگوی اجتماعی و انسان خودآیین است.